

مصاحبه با سید فیلد
مصاحبه گر: آنا شولتز
ترجمه: امین حسینیون

يك جواهر واقعي در حرفه ي فيلمنامه نويسي، ويرايش سوم كتاب بي نظر سيدفيلد: فيلمنامه است، كه راهنمايي هاي قابل فهمي براي نوشتن فيلمنامه ارائه مي كند، از ايده ي اوليه تا كالايي آماده ي فروش. اين مصاحبه اي ميان سيد و پايگاه "فروشگاه نويسندگان" (Writers Store) است درباره ي نسل بعدي فيلمنامه نويسان .

نوشتن كتاب فيلمنامه در ۱۹۷۹، نتیجه ی چی بود؟

اون زمان فقط چند كتاب درباره ي هنر و حرفه ي فيلمنامه نويسي بود. من در دانشگاه تجربی بلوط- های شروود در هالیوود فيلمنامه نويسي درس مي دادم، جايي كه چند صد نفر از كلاسهای من رد می شدند، و از من می خواستند كه درس هامو به كتاب تبديل كنم. [برام] روشن شد كه هر كسي داستاني براي گفتن داره، [و] فقط چطور گفتنش را نمی داند. *فيلمنامه*، همه چيز را تغيير داد. به سرعت پرفروش شد، چون در نوع خودش اولين كتاب بود كه از فيلم های مطرح و محبوب زمان خودش براي روشن كردن حرفه ي نوشتن براي پرده ي عريض استفاده می كرد.

تفاوت های اصلی بین ویرایش اصلی و این نسخه ی بازبینی شده چیست؟

نسخه ی بازبینی شده ی فيلمنامه يك كتاب جديده. كار من در بازنويسي مثل تغيير شكل يك خانه ي قديمی بود تا مدرن و جديد بشه. در نتیجه، از ۱۸ بخش كتاب بازبینی شده، پنج تا جديد هستند. از صفحه ی يك كاملا بازنويسي شده، در واقع اين كتاب تقريبا دو برابر كتاب اصلی است. من زيربنای *فيلمنامه* را استفاده كردم، و گسترشش دادم تا شامل بخش های مفصلی درباره ي آفرينش داستان، شخصيت و صحنه باشد. در بخش صحنه، از *غرامت (Collateral)* استفاده كردم، و

ده صفحه از خود فیلمنامه‌ی اصلی و یک مصاحبه‌ی عمیق با فیلمنامه‌نویس، استوارت بیتی،
ضمیمه‌ی همان فصل هستند.

بخش مربوط به خط داستان یک روش کاملاً جدید برای استفاده از نظام کارتی یاد می‌دهد و بخش
مربوط به اقتباس، اقتباس‌های موفق از کتاب به سینما را بررسی می‌کند مثل بیسکویت دریایی و
رودخانه‌ی مرموز. ارباب‌حلقه‌ها که پیتر جکسون، فرانک والش و فیلیپا بوینز [با هم] نوشتند مثال
خوبی است برای بخش کارگروهی. همینطور برای توضیح دادن اصول پایه‌ی فیلمنامه‌نویسی از
مثال‌های جدیدی استفاده کردم، مثل زیبایی آمریکایی، رسالت بورن (*The Bourne Supremacy*) و
بهتر از این همیشه (*as good as it gets*). تنها فیلمی که از کتاب اولی تغییر نکرده و هیچ‌وقت هم
کنارش نمی‌گذارم محله‌ی چینیاست، که کمال فیلمنامه است!

در کتابت یکی از موضوعات جدیدی که مطرح می‌کنی اینه: "دو رویداد". می‌شه
بیشتر راجع به این مفهوم برامون بگی؟

دو رویداد و مخصوصاً رویداد کلیدی (*Key Incident*)، مفاهیم تقریباً جدیدی در درس‌های من
هستند. رویداد برانگیزنده (*Inciting Incident*)، رویداد اولی است که فیلم‌نامه را باز می‌کند و داستان
را به حرکت در می‌آورد. مثلاً در ارباب حلقه‌ها، رویداد برانگیزنده زمانی است که بیلبو بگینز حلقه
را کف رودخانه پیدا می‌کند^۱. این اولین نمایش بصری از رویداد کلیدی است که داستان درباره‌ی
آن است، و همان چیزی است که شخصیت اصلی را به داستان می‌کشاند. در ارباب حلقه‌ها رویداد
کلیدی وقتی است که از سر سرنوشت، تقدیر یا جذب؛ فرودو حامل حلقه می‌شود.
رویداد برانگیزنده [محرک] همیشه ما را به سمت رویداد کلیدی رهبری می‌کند، که نقطه‌ی تمرکز
داستان است، موتوری که قدرت جلو رفتن به داستان می‌دهد، رویداد کلیدی برای ما روشن می‌کند
داستان درباره‌ی چیست.

همه‌ی فیلم‌ها را می‌شود اینطوری خرد کرد. رویداد کلیدی عموماً نقطه‌ی عطف^۲ (*plot point*)، آخر
پرده‌ی اول است، ولی نه همیشه. یک مثال خوب آدم‌های عادی است. تمام فیلمنامه اطراف رویداد

^۱ کمی غافلگیر کننده است ولی ظاهراً آقای فیلد اینجا اشتباهی مرتکب شده‌اند: کسی که حلقه را کف رودخانه پیدا می‌کند اسمیگل است که بعداً به غلام تبدیل می‌شود و بیلبو بعدها حلقه را در عاری از غلام در مسابقه‌ی معما می‌گیرد. (اول قسمت سوم: بازگشت پادشاه)

^۲ *plot point* اسم دیگر *turning point* است که به نقطه‌ی عطف ترجمه شده، ظاهراً سید فیلد از هر دو عبارت استفاده می‌کند. شاید هم در کتاب جدید *plot point* را جایگزین اصطلاح قبلی کرده باشد.

کلیدی غرق شدن می چرخد، که قبل از شروع داستان اتفاق افتاده ولی در طول داستان تکه‌هایش به هم وصل می‌شوند و نهایتاً به طول کامل در نقطه‌ی عطف ۲ (Plot Point II) دیده می‌شود.

به نظر شما تاثیرگذارترین فیلمنامه‌ی بیست سال اخیر چی بوده؟

پالپ فیکشن. مردم می‌گن تارانتینو قالب را شسکت، ولی در واقع پالپ فیکشن سه داستان است درباره‌ی یک داستان، یک جور تغییر زاویه‌ی دید. در واقع پالپ فیکشن قالب ساختار سه پرده‌ای را نمی‌شکند، ولی ازش به روش تازه‌ای استفاده می‌کند. تمام سه داستان از یک رویداد کلیدی شروع می‌شوند: جولز و وینسنت کیف مارسلوس والاس رو برمی‌گردانند. من آزمایشی کردم؛ هر سه تا داستان رو به خط کردم. خیلی خسته‌کننده شد. تیزهوشی تارانتینو این بوده که توانسته این را بفهمد و قصه را به هم بریزد. هر بخش یک داستان کوتاه به شکل خطی است که از زاویه‌ی دید یک شخصیت متفاوت ارائه شده.

انقلاب پالپ فیکشن منجر شد به اینکه فیلم‌ها بیشتر شبیه رمان بشوند. پالپ فیکشن، بیل را بکش و تنبام‌های سلطنتی از عنوان بخش و دیگر ابزارهای رمان‌نویسی استفاده می‌کنند.

۳

به نظر شما تاثیرگذارترین تغییر در حرفه‌ی فیلمنامه‌نویسی از ۱۹۷۹ که فیلمنامه چاپ شد چی بوده؟

به نظرم تاثیر تکنولوژی مهم‌ترین تغییر را در داستان‌هایی که تعریف می‌شوند ایجاد کرده است. روش دیدن چیزها متفاوت از بیست سال قبل است، هم در کازابلانکا و هم در رسالت بورن یک داستان عشقی وجود دارد که در گذشته اتفاق افتاده. در کازابلانکا، داستان عشقی را در یک فلاش بک می‌بینیم و این فلاش بک داخل خط داستان جا داده شده. بر خلاف این، در رسالت بورن؛ بورن تلاش می‌کند حادثه‌ای را به یاد بیاورد و [به این ترتیب] با خط داستان [تکه تکه] ترکیب می‌شود نه اینکه در خط داستان جا داده شود.

روش دیدن تکنولوژی، از بلوتوث تا گوشی‌های همراه، و تمام این جنبه‌های مختلف تکنولوژی، دید ما به داستان و روش بازگو کردنش در فیلمنامه را عوض کردند. مثلاً بوسه بوسه شلیک شلیک (Kiss Kiss Bang Bang) از شین بلک را در نظر بگیرید که سبک بسیار جالبی دارد و یا آفتاب ابدی یک ذهن پاک از چارلی کافمن که روش بسیار جالبی برای دیدن یک داستان است.

بهترین توصیه‌ای که از یه سینمایی دیگه شنیدن چی بوده؟

از ژان رنوار: "کمال فقط در ذهن وجود دارد. نه در واقعیت"